

مردی که در ایران

تعامل عواملی چند، از آن جمله اینکه ورزش از طریق مجموعه‌ای از قوانین نوشته شده و در ارتباط با بوروکراتیزه کردن سازمان آن حاصل می‌شود و نیز اینکه ورزش به شدت به رسانه‌های جمعی و ارتباطی وابسته است، ویژگی شاخص ورزش را می‌سازد؛ اینکه ورزش فعالیتی است برای تماشاگران.^۱

در اول تیر ۱۳۷۷، ایران شاهد مراسم کارناوال ماندنی بود که طی آن میلیون‌ها زن و مرد هیجان‌زده، به خیابان‌ها و میادین شهرهای کوچک و بزرگ ریختند. آخرین باری که کشور شاهد چنین بسیج وسیع و ملی‌ای بود، به سال ۱۳۵۷ برمی‌گردد که طی آن مجموعه‌ای از اعتراض‌های سیاسی منجر به پیروزی انقلاب در ایران شد. در دو دهه بعد، پیروزی تیم فوتبال ایران بر ایالات متحده، در چارچوب جام جهانی در فرانسه باعث خوشحالی و التهاب ایرانیان و حضور آنان در خیابان‌ها شد. پیش‌بینی‌های سیاسی و ملاحظات مطبوعاتی، بر خود مسابقه پیشی گرفته بود؛ مسابقه‌ای که می‌بایست دو کشوری را که از سال ۱۳۵۸ به لحاظ سیاسی با یکدیگر قهر بودند، در مقابل هم قرار دهد. جدای نتایج دیپلماتیک بین‌المللی احتمالی، این بازی خیلی بیشتر در چارچوب داخلی مسائل ایران مهم بود. بزرگداشتی که به دنبال این بازی در ایران رخ داد، نقطه عطفی در تحولات

داخل ایران بود. نه فقط به این دلیل که اهمیت ورزش را به عنوان یک فعالیت مورد علاقه تماشاچیان بیان کرد، بلکه بیشتر به این دلیل که این مراسم، آغاز حرکت جامعه‌ای بود که قصد داشت فضایی عمومی را که از زمان انقلاب به دولت واگذار کرده بود، دوباره به دست آورد. این مقاله با حرکت از این فرضیه که دولت استادیوم‌های ورزشی را به محلی برای تبلیغاتش تبدیل کرده بود، به تبیین این مسئله خواهد پرداخت که دولت تا چه میزان تلاش کرده بود که از ورزش به عنوان یک فعالیت تماشاگر پسند، برای اعمال نفوذ بر جامعه استفاده کند. در مجموع کارکرد ورزش، تجویز و تبلیغ یک هویت ملی خاص بوده است، هویتی که بسته به اینکه کدام جناح سیاسی - مذهبی‌تر یا ملی‌تر - در یک برهه خاص زمانی وجه غالب را داشته، در تغییر بود.

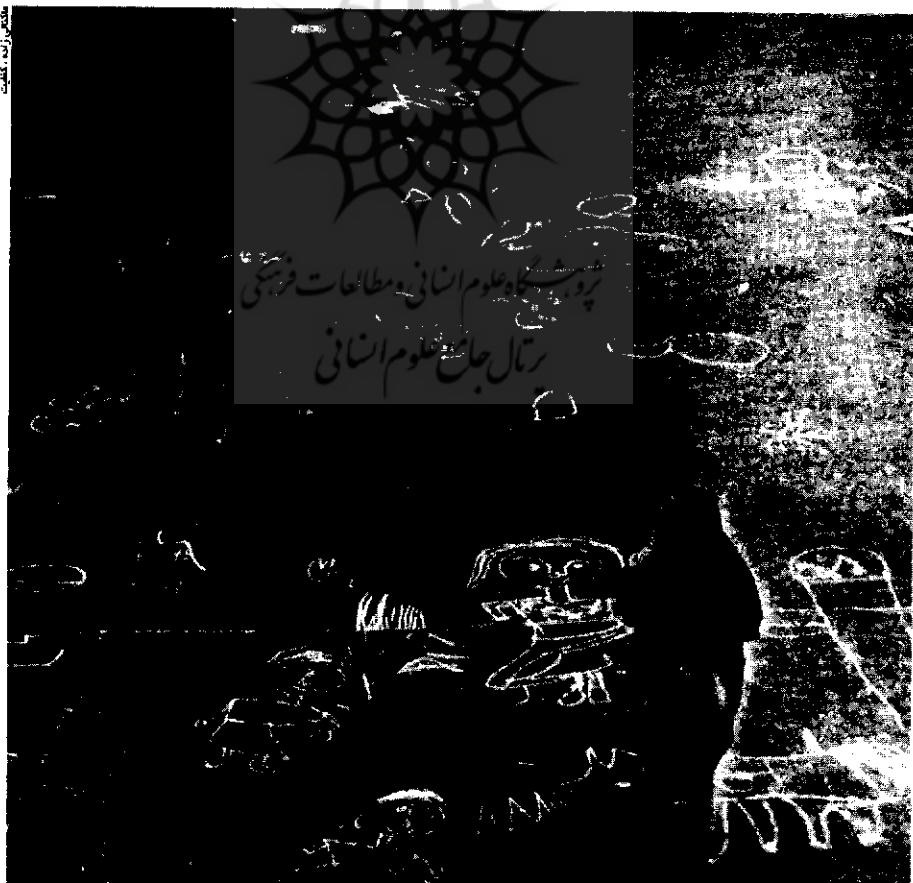
به تدریج که استادیوم از فضای تحت انحصار و کنترل دولت به فضایی تبدیل شد که در آن جامعه مدنی تا حدودی به طور مستقل عمل می‌کرد، ناسیونالیسم، هویت ملی و رسانه‌های جمعی نقش محوری‌ای در شکل‌دهی این هویت به دست آوردند. در این فرایند، ورزشگاه‌ها به سوپاپ اطمینانی برای تنش‌ها و مخالفت‌های اجتماعی تبدیل شدند. در استادیوم‌ها است که عناصری از جامعه مدنی رشد می‌کنند، مرزهای دولت محک زده می‌شوند و اعتراضات سیاسی بیان می‌شوند. اینجا حوزه‌ای است که دولت می‌تواند تسلط‌اش را از دست بدهد به خصوص اگر مخالفت‌های اجتماعی، شکل خشونت‌آمیز به خود بگیرد. مهم‌تر اینکه، در جامعه‌ای که در آن فضای عمومی و فضای خصوصی به فضاهای مشخص و جدای از یکدیگر تبدیل شده‌اند، ورزشگاه فضای عمومی‌ای است که در آن تماشاچی اقتدار دولت را به چالش می‌کشد. واضح است که ورزشگاه را نمی‌توان صرفاً محلی برای اجتماع دانست، بلکه به شکلی نمادین برای تماشاگر، ورزشگاه محیطی است که در آن تماشاچی مداخله می‌کند.^۲

ورزشگاه به مثابه عرصه‌ای برای تبلیغات حکومت

استفاده از ورزش در جهت سیاست‌های دولت، چندگانه است. تأکید تحلیل حاضر، بر کارکرد ورزش در تبلیغ و تلقین ارزش‌ها و هنجارهای خاص با هدف نهایی تبلیغ یک هویت ملی است. در مورد حکومت ایران، با جناح‌های مختلفش، می‌توان انتظار داشت که در مورد اینکه کدام ارزش‌ها و هنجارها تبلیغ و تلقین شوند، بین جناح‌های مختلف رقابتی وجود داشته باشد؛ اگر هم نه در محتوا، حداقل در شیوه‌ها. هر چند جناح‌های سیاسی ایران تفاوت‌های بسیار پیچیده‌تری دارند، در اینجا ما فقط به برداشت‌های متفاوت آنها از ناسیونالیسم می‌پردازیم.^۳ اولی که ملی‌گرایانه‌تر است مورد نظر سیاستمداران میانه‌روتر نظیر رئیس جمهور خاتمی است و تفسیر مذهبی‌تر مورد نظر محافظه‌کاران.

هر چند این تفسیرها از هویت ملی، در میان نخبگان سیاسی به دلیل تاکید بیش و کم‌شان بر عامل ملیت و مذهب تفاوت‌هایی با هم دارند، اما نباید فراموش کرد که همه‌شان ناشی از تفسیرهای حکومتی هستند.

مثلا به نظر می‌رسد که خاتمی پیروزی ورزشکاران ایرانی چه در کشتی و چه در فوتبال را تقویت کننده هویت ملی قلمداد می‌کند. به نظر او اتحاد ملی و ناسیونالیزم، فراتر از هر هدف سیاسی دیگری است. از این رو وقتی او پیروزی فوتبال‌بست‌های ایران را در جام جهانی فوتبال «پیروزی وحدت ملی و برای همه ایرانی‌ها جدای از دیدگاه‌های سیاسی‌شان» دانست، بر این حرف باور داشت.^۱ به عنوان نمونه‌ای از احساسات مشابه در سطح ملی، علی دایی ستاره فوتبال ایران نیز این پیروزی را به مردم ایران تقدیم کرد.^۲ من بعدا درباره ماهیت هویت ملی مورد نظر خاتمی در این مقاله دقیق‌تر بحث خواهم کرد، اما فعلا به همین اکتفا می‌کنم که بگویم با این که خاتمی به کرات از ناسیونالیسم حرف می‌زند، ایدئولوژی کلی سیاسی او و نیز هواداران او، معتدل و مداراجویانه است و تاکید زیادی بر حاکمیت قانون و نظم دارد.



از سوی دیگر محافظه‌کاران، پس از پیروزی ایران در فوتبال، بیشتر بر جوانب مذهبی‌تر و ضدامپریالیستی‌تر این رخداد تاکید داشتند تا اهمیت ملی آن. واکنش آنها در مقابل شکست تیم ایالات متحده، چنان بود که گویی ایران به پیروزی دیگر بر ایالات متحده دست یافته است آنها بازیکنان را تشویق کردند چرا که تصویر زیبایی از مردم ایران ارائه دادند، از مردمی که می‌دانند چگونه در همه جبهه‌ها به پیروزی برسند، و طعم تلخ شکست را به استکیار بیچشانند.^۶ آنها درصدد بودند که از این واقعه ورزشی برای اثبات برتری نظام سیاسی - اقتصادی‌ای را که خود نمایندگی می‌کردند استفاده کنند.^۷ آنها همچنین بر آن بودند که ماهیت و فرهنگ امپریالیستی ایالات متحده را افشاء کنند. البته وجوه خالص مذهبی نیز در گفتار محافظه‌کاران وجود داشت و در دیدارهایی که با ورزشکاران پیروز صورت گرفت بر این وجه بیشتر تاکید شد. از استادیوم به عنوان محلی جهت تبلیغات مذهبی نیز استفاده می‌شود. مثلاً چهار طرف استادیوم آزادی تهران مملو از شعارهای مذهبی است. در سمت شرقی استادیوم خطاب به ورزشکاران و تماشاچیان نوشته شده «نماز کلید بهشت است، شما ورزشکاران باید به امام علی اقتدا کنید» و در بخش شمالی، ورزش معادل خودسازی و تقوی دانسته شده است.

براساس این گفتار، محافظه‌کاران بازگو کنندگان ارزش‌های رژیم پس از انقلاب هستند که وظیفه خود را، پس از تحکیم پایه‌های قدرت «جلوگیری از گسترش تلقینات سکولاریستی دربارهٔ هویت ایرانی می‌دانند. برای انجام این کار دولت جدید تلاش کرد دیدگاهی را بسط و نشر دهد که بر اساس آن، وطن پرستی به واسطهٔ اسلام، هم در این جهان و هم در دنیای دیگر، اجر و پاداشی بس فراتر از صرف پرورش جنبه‌های موقتی و ناپایدار ناسیونالیسم مدرن دارد.»^۸ به عبارت دیگر، در میان رهبران محافظه‌کار به لحاظ مذهبی و رادیکال به لحاظ سیاسی ایران، این دیدگاه غالب بود، که می‌بایست ساکنان ایران را «امت اسلامی» نامید نه «امت ایرانی».^۹

در سال ۱۹۸۳، شادی و پاکوبی حدود یکصد هزار نفر از تماشاچیان در بازی بین دو تیم پسر طرفدار پیروزی و استقلال در ایام مذهبی ماه محرم موضوع انتقادات جدی از جانب همین گروه قرار گرفت. آنان بر این نظر بودند که ورزش‌های تماشاچی پسند یکی از میراث‌های شاه است و باید جایش را به بازی‌های مشارکتی بدهد.^{۱۰} با این وجود و علیرغم اینکه در این سال‌های اولیه معممین از توان بلامنازعی در کشور برخوردار بودند، حکومت در مورد مسئله ورزش برسر دو راهی مهمی قرار داشت: بازی تماشاچی پسند با ایدئولوژی اسلامی سازگار نبود، اما این تنها تفریح مردان جوان بود. این نگرانی وجود داشت که هر گونه دخالت در فوتبال و یا ممانعت از آن (و یا هر ورزش پسر طرفدار و تماشاگر پسند دیگر) شورش‌هایی را دامن بزند (یعنی مانند همان اتفاقی که در ۱۸ مهر

۱۳۶۳ افتاد و به درگیری شدید بین شهروندان و نیروهای انتظامی انجامید^{۱۱} و در نهایت به بیگانگی و رویگردانی توده‌های مردم از حاکمیت منجر شود. مردمی که حکومت خود را کاملاً وابسته به آنها می‌دانست.^{۱۲}

هر گونه بحث درباره ایجاد و توسعه هویت ملی در ایران باید که تأثیر مهم جنگ ایران و عراق را در این زمینه نیز مدنظر قرار دهد. جنگ با عراق تبعات زیادی برای جامعه ایران داشت: در جبهه سیاسی، این جنگ بود که مسیر انقلاب را تعیین کرد. از این رو «جنگ، فرادستی روحانیون رادیکال در قدرت را تعیین کرد و سایر گروه‌ها را اعم از روحانی و غیرروحانی به حاشیه راند ... و در نهایت منجر به تضعیف شرایط گروه‌های فرودست اجتماعی شد.»^{۱۳} در عین حال، با وجود فرادستی روحانیت رادیکال، جنگ باعث شد ناسیونالیسم به اولویت درجه اول تبدیل شود. همانطور که کریستیان برومبزه می‌گوید: «وطن ارزشی است که در روند چند قرن‌ه‌ای که به یگانگی کشور منجر شد و با جنگ اخیر علیه عراق، ارزشی است که بر سر آن مصالحه نمی‌توان کرد.»^{۱۴} البته جنگ با تقویت ناسیونالیسم در مخیله ایرانیان، بر ورزش هم تأثیر گذاشت. از تمامی تأثیراتی که جنگ ایران و عراق بر جامعه ورزشی گذاشت، این بُعد آن زیربنایی‌تر و بنیادی‌تر بود. دولت با پذیرش محبوبیت ورزش و ضرورت نمادگرایی ناسیونالیستی به عنوان یکی از اقتضات جنگ، تلاش کرد ارتباط نزدیک‌تر بین ورزش و جنگ را مورد توجه قرار دهد. به عنوان مثال مجله کیهان ورزشی، منظم‌اً گزارش‌هایی را به جنگ اختصاص داد. در تمام سال‌های جنگ، این مجله صفحه یک داخلی یا پشت صفحه جلدش را به جنگجویان یا سربازان که در جبهه‌ها می‌جنگیدند اختصاص داد. معروف‌ترین و ماندگارترین این عکس‌ها، از آن دروازه‌بان تیم ملی فوتبال ایران بود که در حالی که بازو کاپی بر روی دوش داشت، در حال محافظت از یک روستای بمباران شده دیده می‌شد. توضیحی که همراه عکس آمده است پیوند نزدیک بین جنگ، ناسیونالیسم و ورزش را چنین خلاصه می‌کند: «شهباز خرمشهری، دروازه‌بان منتخب تیم ملی برای بازی‌های آسیایی نیز در عین فعالیت ورزشی، به عنوان یک سرباز در حال جنگیدن و حمایت از کشورش می‌باشد.»^{۱۵}

به همان میزان که جنگ نقطه عطفی در تاریخ جمهوری‌های انقلابی محسوب می‌شود، پایان آن نیز به همان اندازه برای سیاست و ورزش مهم می‌باشد. می‌توان گفت که جنگ به لحاظ سیاسی باعث شد که حکومت اسلامی اقتدار بلامنازعی پیدا کند. سرانجام «وقتی که جنگ به مراحل پایانی خود نزدیک می‌شد» جمهوری اسلامی دیگر «با هیچ گونه تهدید داخلی مواجه نبود، ... یکی از روشن‌ترین دلایل این استیلا، انحلال حزب جمهوری اسلامی در سال ۱۹۸۷ بود.»^{۱۶} با این حال،

ایران به لحاظ اجتماعی، تغییرات شگرفی را از سر می‌گذراند که تبلور آن را می‌شوند در ورزش با تمامی کارکردهایش یافت.

تا جنگ ادامه داشت می‌شد محدودیت‌های سیاسی و نیز عدم توجه به زیر ساخت‌های لازم برای ورزش و اوقات فراغت را توجیه کرد. با پایان جنگ، فشار بر دولت برای بهبود این زیر ساخت‌ها، به سرعت رو به افزایش نهاد. ورزش چه با کارکرد تماشاگر پسند و چه با کارکرد مشارکتی و جمع‌اش برای زنان و مردان، در رأس مطالبات جامعه بود. خسرو ابراهیم، معاونت تربیت بدنی دانشگاه گیلان، در مورد بهبود وضعیت ورزش می‌گوید: «دوران جدید با پایان جنگ ایران و عراق آغاز شد. بخصوص در پنج سال اخیر (۹۸-۱۹۹۳)، توسعه ورزش به سرعت رو به رشد نهاد.»^{۱۷}

از آنجا که افزایش فعالیت‌های ورزشی خواست آگاهانه جامعه بود، حکومت نیز پذیرفت که ترویج ورزش را در دستور کارش قرار داد. حکومت که دیگر نمی‌توانست از جنگ به عنوان توجیهی برای کم‌کاری خود در این زمینه استفاده کند، در مواجهه با تبعات اقتصادی دشوار جنگ، به سرگرمی‌های ارزان قیمت و کم دردسر روی آورد. در حقیقت محققان اروپایی و امریکایی پیش از این روشن کرده بودند که دولت‌های مدرن چگونه از ورزش بهره می‌برند تا «انرژی توده‌ها را از پرداختن به مشکلات و کاستی‌های نظام اجتماعی و سیاسی موجود، دور کنند و از هر گونه شورشی جلوگیری و سکوت و تسلیم مخالفان را تضمین کنند.»^{۱۸} به گفته یک جامعه‌شناس عضو مؤسسه تحقیقات و مطالعات اجتماعی دانشگاه تهران، دولت ایران نیز همانند تمامی دول غربی از همین الگو بهره گرفت: «دولت از ورزش استفاده می‌کند تا مردم مشکلات دیگر را فراموش کنند، دولت می‌خواهد آنان را سرگرم کند ... [گذشته از همه] مردم در ایام فراغت کار دیگری برای انجام دادن ندارند.»^{۱۹}

تماشاگران این احساس را القا می‌کنند گویی واقعاً سرگرم و مشغول هستند؛ وقتی شعارهای ملی معمول را با هیجان بسیار و آداب مشخصی فریاد می‌کنند، حالت کسانی را دارند لحاظ روانی کاملاً تسلیم هستند. در حقیقت وقتی شعار یکنواخت و یک دست «ایران، ایران، ایران» استادیوم یا سالن ورزشی را می‌کند، انسان ناظر بر این صحنه‌ها در می‌ماند که آیا در حقیقت «ورزش افیون توده‌ها» نیست؟^{۲۰} با دیدن چنین صحنه‌هایی مشکل بتوان از یک جامعه مدنی بالغ و مستقل صحبت کرد.

دولت برای کسب اطمینان در این زمینه، تلاش می‌کند که تمایل تماشاچیان در غرق کردن و مستحیل کردن خود در نوعی نمادگرایی «ملی» را به سرمایه سیاسی تبدیل کند. وضوح این هدف را می‌توان با استدلال‌های پدیدگت آندرسون توضیح داد: «ملیت، یا آن طور که بعضی از منظر اهمیت

چند جانبه کلمه ممکن است آن را «ملی بودن» بنامند و نیز ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) فرهنگی از نوع بخصوص هستند» که در نهایت به مثابه یک جامعه تصور می‌شوند.^{۲۱} بنابراین منطقی است اگر نتیجه‌گیری کنیم «به همان اندازه که یک ملت و یک جامعه تصور و ایده‌ای هستند که از شکل‌های بازتاب دهنده ساخته می‌شود، ورزش نیز به عنوان نمایش احساسات یک جامعه، قالب مناسبی برای بروز هویت ملی است»^{۲۲} یک تحقیق دانشگاهی مربوط به سال ۱۹۹۳ درباره انگیزه‌های ورزشکاران و قهرمانان برای شرکت در یک مسابقه و درک آنها از وظیفه ملی نشان داد که ورزشگاه (استادیوم) به نحو بارزی موجب شکل‌گیری تصور از جامعه ملی است.^{۲۳} استفاده از ورزش برای ترویج یک هویت ملی توسط جنبش‌های آزادیبخش ملی نیز دارای سابقه تاریخی است^{۲۴} چنان که ارتباط بین ژیمناستیک و ناسیونالیسم اروپایی در آلمان به بهترین وجه توسط واتر جان نشان داده شده است.^{۲۵} اینها همه سوابقی هستند که تجربه مورد مطالعه ما یعنی تجربه ایران را محقق‌تر می‌سازد.

با وجود برخی تناقض‌ها^{۲۶}، حکومت به شکل کاملاً مؤثری از ورزش جهت شکل دادن نوعی هویت ملی بهره می‌گیرد. دولت ایران با توزیع پرچم‌های رایگان در بین تماشاچیان در میادین ورزشی به طور مفید و مؤثری به این کار اقدام کرد. در جریان بازی نهایی جام آسیا که بین تیم پاس ایران و تیم ارتش بغداد در کشور عراق برگزار شد، به یک باره هزاران پرچم ایران بیرون آورده شد که روی همه آنها نوشته شده بود: «ورزشکاران، پیروزی شما آرزوی ماست». بازی بین دو تیم فوتبال ایران و عراق حداقل از دو بعد دیگر هم بیانگر این موضوع بود، نخست این که، مهدی مهدوی کیا، بازیکنی که معمولاً در تیم رقیب یعنی استقلال بازی می‌کرد، در این بازی در تیم پاس توپ زد. هر چند شرکت او در این بازی بیانگر حرفه‌ای نبودن لیگ فوتبال ایران است (نقل و انتقالات اینچنینی در لیگ حرفه‌ای اروپا، غیرقابل تصور است)، در عین حال حضور او تأکیدی است بر اهمیتی که به ملیت داده شده و اهمیت به موفقیت در یک بازی ملی. یعنی احساسات ملی (پیروزی بالقوه پاس برطرف عراقی) بر وفاداری‌های باشگاهی ارجح دانسته شد. دوم این که، جمعیت نیز یکسره و دقیقاً تسلیم این احساسات ملی شد. آنان به این که شعارهایی در حمایت از تیم کشورشان پاس بدهند، همراه با آهنگ بوق و به دنبال دو تن از مشوقان معروف ورزشی تنها با فریاد «ایران، ایران» تیم ایران را تشویق می‌کردند. (شعارهای دیگر هم داده می‌شد) اما همه آنها به طور کلی در حمایت از ایران بود (نه تیم پاس).

فعالیت‌های دو تن از مشوقان مردمی مذکور، نیازمند توضیح کوتاهی است. آقای سهراب و آقای خرمشاد، به دلیل انگیزه دادن به جمعیت در میادین ورزشی بسیار معروف‌اند. آنان در حالی که مجهز به یک بوق و یک پیراهن تیم ملی ایران هستند، حداقل یکی از آنان در هر مسابقه ورزشی

ورزشی مهم فارغ از اینکه چه ورزشی باشد، حضور پیدا کند. در حقیقت محبوبیت آنان تا آنجا است که در جریان جام جهانی فوتبال فرانسه، آنان به هزینه دولت (یا حداقل هزینه فدراسیون فوتبال) در این مسابقات شرکت کردند.^{۲۷} البته صرف وجود این دو تشویق کننده «حرفه‌ای» مردمی چیز شگفت‌آوری نیست. بسیاری از باشگاه‌های اروپایی به داشتن چنین شخصیت‌هایی افتخار می‌کنند. اما آنچه این دو تن انجام می‌دهند بیشتر به سرگرمی‌های پیش از بازی و یا بین بازی‌ای می‌ماند که در بازی‌های آمریکایی رایج است. تا به تاکتیک‌های انگیزشی جمعیت در فوتبال اروپا. تشویق سیستماتیک و قبلی که آنان سازمانش می‌دهند، کمتر جایی را برای ابتکارات تماشاچیان باقی می‌گذارد. ابدأ منظورم این نیست که بگویم این مشوقان در خدمت دولت هستند، اما روشن است که تسلط آنان بر مشتاقان ورزشی، نوعی نظم را در فعالیت تماشاچیان اعمال می‌کند که نه دولت و نه مسئولان ورزشی از وجود آن ناراضی نیستند. در مورد سهراب باید یادآور شد که وی طرفدار تیم استقلال است.^{۲۸} او با توزیع چیزهایی مثل پیراهن یا شال‌گردن تیم استقلال در میان طرفداران این تیم، به طور مؤثر در خدمت تشویق تیم باشگاهش می‌باشد. در عین حال و با توجه به پیوندهای نزدیک وی با باشگاه استقلال، جای بسیار شگفتی است که او حتی در حوادث ورزشی‌ای که ارتباطی با تیم استقلال ندارد، نظیر والیبال قهرمانی آسیا، به تهییج تماشاچیان می‌پردازد. در این زمینه، سهراب آینه تمام‌نمایی اولویت بالایی است که در ورزش ایران به هويت ملی داده می‌شود.

رفتار هواداران استقلال و پیروزی نیز تجلی اولویت ملی در ایران است. به رغم رقابت عمیق و تثبیت شده بین این دو تیم (رقابتی که با رقابت بین تیم‌های رئال مادرید و بارسلون و یا بین اینترمیلان و آث میلان قابل مقایسه است)^{۲۹}، وقتی یکی از آنها با یک تیم خارجی مسابقه دارد تماشاچیان ایرانی اعم از اینکه طرفدار استقلال باشد یا پیروزی از طرف ایرانی بازی حمایت می‌کنند (برخلاف رفتار تماشاچیان بریتانیایی، ایتالیایی یا اسپانیایی). پس روشن است که ورزش به ایجاد یک هویت براساس ایده‌آل‌های وحدت ملی کمک کرده است. با این وجود، اگر چنین نتیجه‌گیری کنیم که تماشاچیان و ورزشکاران فرادستی دولت را پذیرفته‌اند، صرفاً به این دلیل که تسلیم آن وحدت ملی و هویت ملی‌ای شده‌اند که دولت آن را تعیین و تبلیغ کرده است، این نتیجه‌گیری عجولانه است. لهذا استدلال حاصل از این بحث مبنی بر اینکه جامعه مدنی در این وحدت ملی مستحیل شده و در نتیجه خود را تسلیم فرادستی دولت کرده نیز بی‌اساس است. ضمن این که هویت ملی نه به روشنی تعریف شده و نه یکدست است. به منظور ارزیابی بیشتر از قدرت دولت و استقلال عمل جامعه مدنی، ضرورتاً باید میزان کنترل دولت بر وحدت ملی‌ای که او امیدوار است از طریق ورزش ایجاد کند، سنجیده شود. درک دقیق از نفوذ احتمالی دولت (و یا دیگر نهادهای ملازم آن) در ارایه

تعریف از هویت ملی نیز به همان اندازه اهمیت دارد. در این چارچوب است که رسانه‌های جمعی را به عنوان واسطه انتشار تصویری از هویت ملی که از طریق ورزش عمل می‌کنند، باید مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

رسانه‌های گروهی و هویت ملی در ورزش

پوشش گزینشی تلویزیون فرانسه از حوادث جام جهانی فرانسه (رسانه‌های فرانسوی از پوشش دادن به شورش‌ها و اعتراضات در سکوه‌های ورزشی خودداری کردند)، در آلمان بحث‌هایی را درباره قدرت مداخله‌گرایی رسانه‌های ورزشی برانگیخت.^{۲۰} یکی از پرسش‌های مهم آن بود که آیا رسانه‌های ورزشی به طور آگاهانه یا ناآگاهانه دیدگاه مخاطبان‌شان را نه تنها از طریق تفسیرها بلکه از طریق تصویرهای گزینشی، دستکاری می‌کنند یا خیر؟^{۲۱} در همین زمینه، گفته شد که دیگر نمی‌توان تلویزیون را واسطه بی‌طرف یا انعکاس دهنده صرف حوادث تلقی کرد، بلکه تلویزیون نوعی نمایش دستکاری شده و پرداخته براساس حادثه ارائه می‌کند.^{۲۲} نتیجه کلی این بحث‌ها آن بود که هر چند تلویزیون را نمی‌توان کارگزار یک یا چند کنشگر خاص دانست، امکان فرض بی‌طرفی آن نیز وجود ندارد. در واقع تلویزیون را باید کنشگر مستقلی فرض کرد که براساس حقی که خود برای خویش قایل است عمل می‌کند.



هر چند بتوان یک چنین نتیجه‌ای را در مورد تلویزیون در کشورهای اروپای غربی پذیرفت باید اذعان داشت که در بسیاری از کشورهای جهان و منجمله ایران رسانه‌ها به شدت از سوی حکومت کنترل می‌شوند. از همان ابتدا روشن است که پوشش خبری در ایران به طور خاصی گزینشی و تبلیغی است. با توجه به تقاضاهای زیاد، کانال سومی در ایران راه اندازی شد که به طور خاص به ورزش اختصاص دارد.^{۳۳} با این حال نظارت دولت از لحاظ رعایت موازین شرعی در پخش برنامه‌ها شدید است. از این رو بود که تصاویر فیلم‌برداری شده از جشن و پایکوبی در خیابان‌ها پس از پیروزی تیم ایران بر ایالات متحده، به صورت محدود پخش شد.^{۳۴} همچنین تبادل هدیه بین بازیکنان ایرانی و آمریکایی قبل از بازی حذف شد و البته پیام بیل کلینتون مبنی بر صلح و آشتی که پس از پایان بازی داده شد، نیز پخش نشد.^{۳۵} همچنین تظاهرات مخالفان یا رفتار پاره‌ای از جمعیت تشویق کننده‌ای که در تابستان فرانسه در استادیوم‌ها حضور داشتند، و پوشش‌شان نمی‌توانست برای فرهنگ اسلامی مناسب باشد، با تصویر از بیش تعیین شده‌ای جایگزین شد.

با این وجود کنترل دولت بر تلویزیون به هیچ وجه آن طور که به ظاهر به نظر می‌رسد، کامل نیست. اگرچه داشتن تلویزیون‌های ماهواره در ایران رسماً ممنوع است، ولی تعداد زیادی از ایرانیان به طور گسترده از این وسیله استفاده می‌کنند. بنابراین می‌توان فرض کرد که تعداد زیادی از ایرانیان بازی‌های جام جهانی را از طریق دیگر و (هر چند بدون سانسور) که با سانسور کم‌تر تماشا کنند و البته اتفاق عجیبی هم نیفتاد. اما آنچه در حوزه رسانه‌های تصویری در سال‌های اخیر اتفاق افتاده است، در برابر توسعه رسانه‌های نوشتاری هیچ است. رشد و توسعه واقعی در رسانه‌های نوشتاری اتفاق افتاد. هیچ بخش دیگری از مطبوعات ایران به اندازه نشریات ورزشی، از آزادی مطبوعات بهره‌مند نشدند. بازار ایران طی دهه ۱۹۹۰، با یک انفجار واقعی از نظر تعدد نشریات و مجله‌های ورزشی مواجه شد. در سال ۱۹۹۷ شمار نشریات اختصاصی به ورزش به ۶۰ رسید، در حالی که این تعداد در اوایل دهه ۱۹۹۰ به دو تا محدود می‌شد. همانند تنوع موجود در مطبوعات سیاسی که از اواسط سال ۱۹۹۷ رشد و توسعه پیدا کرد، نشریات ورزشی نیز انعکاس دهنده ایدئولوژی‌های سیاسی مختلف بودند. مثلاً، *کیهان* ورزشی محافظه‌کار، تقریباً نقطه مقابل *دنیای ورزش* است. در حالی که اولی، مرتباً کاریکاتورهایی هجوآمیزی که تصویری است از امپریالیسم شیطان‌ی آمریکا به چاپ می‌رساند، دومی از انجام چنین اظهار نظرهای سیاسی آشکاری خودداری می‌کند. همچنین *کیهان* ورزشی، ملاحظات جناح محافظه‌کار را مبنی بر این که غرب می‌خواهد از طریق ورزش فرهنگ خود را وارد کشور ما سازد، در نظر می‌گیرد، از این رو در تصاویری که از

فوتبالیست‌های اروپایی به چاپ می‌رساند، تبلیغات روی پیراهن‌هایشان را محو می‌کند، کاری که سایر مجلات هرگز انجام نمی‌دهد.

تنوع موجود در مطبوعات ورزشی، به ناگزیر فرضیه موجود را درباره اشraf گسترده دولت بر تعریف از وحدت ملی از طریق ورزش، با پرسش‌هایی روبرو می‌کند. تعداد رو به افزایش نشریات ورزشی و محافلی که آنان را همراهی می‌کنند، نشانه‌ای از تقویت جامعه مدنی است. اگر تعداد رو به افزایش محافل غیرسیاسی، موجب تشویق و ترغیب انجمن‌های سیاسی بیشتری می‌شوند (در نتیجه جامعه مدنی تقویت می‌شود) در آن صورت افزایش مطبوعات غیرسیاسی نیز منادی بلوغ بیشتر و پخته‌تر شدن رسانه‌های جمعی (و جامعه مدنی) است.

برای سنجش این که آیا حمایت مشتاقانه تماشاچیان از «امر ملی» ضرورتاً نشانه تسلیم جامعه به آن چیزی است که حکومت به وی دیکته می‌کند یا خیر، لازم است نگاه دقیق‌تری بیندازیم به استادیوم یعنی، به جایی که حکومت ممکن است کنترل آن را از دست بدهد. قبل از انجام این کار، مایلم تجربه برخی از ژنرال‌های آرژانتین در طی و پس از جام جهانی ۱۹۷۸ را یادآور شوم، تجربه - ای که در یک زمینه متفاوت نوع دیگری از برقراری ارتباط میان سیاست و ورزش را نشان می‌دهد. ژنرال‌ها امیدوار^{۳۶} بودند که برگزاری یک جهان جهانی موفق^{۳۷} که در آن تیم میزبان پیروز شود، پشتوانه مساعدی را برای نظام سیاسی‌شان و یگانگی دوباره کشور فراهم کند، انتظاری که با موفقیت تیم آرژانتین در بردن جام جهانی با فریاد آرژانتینی‌ها مبنی بر «آرژانتین قهرمان» ظاهراً به حقیقت پیوست. در حقیقت به نظر می‌رسید که فوتبال افیون جدیدی برای توده‌ها است؛ شما به مخاطبان‌تان یک جام جهانی می‌دهید، آنان دوست‌تان خواهند داشت.^{۳۸} با این وجود، همانگونه که اوسوالدو بایر، شاعر و فیلم‌ساز اشاره می‌کند که «این خوشی، خوشی نیست. نوعی انفجار در جامعه‌ای است که مجبور به سکوت بوده است»^{۳۹}. سیمون کوپر که درباره فوتبال در سراسر دنیا می‌نویسد، اضافه می‌کند که «این فقط ژنرال‌ها بودند که اجساد را فراموش کرده بودند. مردم قدرت تشخیص دارند؛ آنها فقیرند و وحشت زده و قهرمان جهان. از اینکه قهرمان جهان باشند خوشحالند و از اینکه فقیر و وحشت‌زده، عصبانی»^{۴۰}.

استادیوم به عنوان محلی برای محک زدن مرزهای حکومت

سه پدیده ویژه استادیوم‌ها، استیلای حکومت را به چالش می‌کشند. نخست تجلی نوعی اعتراض غیرسیاسی خشونت‌آمیز که غالباً به وسیله ناسیونالیسم افراطی هدایت می‌شود. دوم، و مهمتر از همه، نوعی فرایند وجود دارد که به واسطه آن، تماشاگر از تملک ناپذیری امر ملی به نفع

خود بهره‌برداری می‌کند تا به طور غیرمستقیم مرزهای دولت امتحان کند (چیزی شبیه به سلاح فکرا). سوم، ورزشگاه به صورت محل اجتماعی برای اعتراض صریح سیاسی توسط اجتماع در می‌آید. ارزیابی هر کدام از این پدیده‌ها به توضیحاتی نیاز دارد که در پی خواهد آمد.

برخلاف تصویری که تا به حال از ورزشگاه ترسیم کردم، و استادیوم را به منزلهٔ محلی برای تبلیغ حکومتی نشان می‌داد، می‌توان گفت که در اصل حکومت و یا حداقل جناح محافظه‌کار آن، از پدیده تماشاچیان انبوه نگران است. به گفته کریستیان برومبزره: «استادیوم‌ها که در دههٔ اخیر محل بروز ناراضیاتی‌های مهمی بوده‌اند به دقت تحت نظر هستند ... استادیوم‌ها محل نگرانی است»^{۴۱} بروز خشونت در رفتار تماشاچیان فقط منبع عمده نگرانی برای مقامات ایران نیست، بلکه برای مقامات آمریکایی و اروپایی نیز همواره موضوعی نگران‌کننده بوده است.^{۴۲} همانند اوپاشی‌گری که اروپا از دهه ۱۹۷۰ در چندین مسابقه فوتبال تجربه کرده است، ایران نیز شاهد چندین شورش و بی‌نظمی طی مسابقات فوتبال بوده است. به گفته یکی از جامعه‌شناسان ایرانی «شاید بتوان این تظاهرات را قالبی برای بروز ناراضیاتی‌ها قلمداد کرد؛ اما آنچه روشن است این واقعیت است که این تظاهرات بسیار مخرب و ویرانگر هستند. در بازی تیم پیروزی (۲۱ مهر ۱۳۷۷) حدود ۱۵۰ دستگاه اتوبوس از بین رفت.»^{۴۳} البته بدترین اتفاق در این زمینه، همان اتفاق سال ۱۳۶۳ بود که به بحث مفصلی نیز در مطبوعات دامن زد.^{۴۴} این نوع وقایع مخرب در سال‌های قبل از انقلاب نیز به وقوع می‌پیوست.

در تفسیر ناآرامی‌هایی که در جریان بازی‌های سال ۱۳۵۹ به وقوع پیوست، نشریهٔ کیهان ورزشی نوشته بود: «تماشاچیان و محافل مشتاق ورزش خودشان باید انتظام را برقرار سازند و خود باید مواظب وضعیت خودشان باشند. باور کنید که خود تماشاچیان بهتر از هر ناظر، مقام مسئول و یا مأمور ساواکی می‌داند که مشکل از کجا ناشی شده است ... بنابراین این افراد باید کمیته‌هایی را برای برقراری نظم در مسابقات سازمان دهند.»^{۴۵} نکتهٔ جالب توجه در این نوشته، استفاده از واژهٔ انتظام است که به طور ضمنی اشاره به نوعی نظم قوی نظامی دارد. از این واژه می‌توان چنین برداشت کرد که از دست رفتن نظم و تسلط در تجمعات و خشونت‌هایی که بروز کرده به صورت یک تهدید جدی تلقی شده است.^{۴۶} این پیشنهاد که خود تماشاچیان، دست به سازماندهی بزنند نیز در جای خود جالب است. این پیشنهاد در ذات خود نه تنها توانایی حکومت برای اعمال کنترل و تسلط‌اش را مورد تردید قرار می‌دهد، بلکه دربرگیرندهٔ این نکته هم هست که یک فضای مشروع و قانونی‌ای برای مشتاقان باشگاه‌ها و محافل تماشاچیان وجود دارد. به احتمالی دلیل اصلی تساهل حکومت نسبت به تجمعات تماشاچیان را در همین جا باید جستجو کرد.

یک مفسر رادیو ایران. به خوبی تلاش دست جمعی و هماهنگ رسانه‌های جمعی برای آموزش تماشاچیان را خلاصه کرده است: «هیچ مفسری رفتار کسانی را که مخالف دیگر ملت‌ها هستند تایید نمی‌کند. آنان تلاش می‌کنند تا به مخاطبانشان تلقین کنند که این نوع رفتار نامناسب است. مطبوعات و پلیس نیز از هواداران تیم‌ها می‌خواهند که چنین نکنند. شاید به همین دلیل است که سرپرست تیم کشتی ایالات متحده تماشاچیان ایرانی را بهترین تماشاگران نامیده بود^{۴۷}» می‌توان اظهارات آندرو استورگنل، سرپرست تیم والیبال استرالیا را خاطرنشان کرد که پیش از دیدارش از ایران در سال‌های ۱۹۸۸ و ۱۹۹۸ جمعیت تماشاچیان ایرانی را بسیار متساهل توصیف کرده بود. و اینکه این تماشاچی‌ها چگونه تیم استرالیا را نیز تشویق می‌کردند. تنها ایرادی که او داشت این بود. که در شهرستان‌ها که اغلب استادیوم‌ها جمعیتی بالاتر از ظرفیت‌شان را پذیرا می‌شدند مقامات مسئول قادر نبودند جمعیت را کنترل کنند.^{۴۸}

به رغم این تاکید مفسران ایرانی، رفتار جمعیت تماشاچی اغلب حالت تهدیدآمیز به خود می‌گیرد. به خصوص در مسابقات بین‌المللی که احساسات ملی قوی‌تر و شدیدتر است. مثلاً، در جریان بازی والیبال بین ایران و کره جنوبی در ۲۲ مهر ۱۳۷۷، معدود صداهای جمعیت هوادار تیم کره که از حیث تعداد هم بیشتر بودند، با صداهای پرطنین «ایران ایران» هواداران تیم ایران محو می‌شد.



هر چند این نوع واکنش‌ها ضرورتاً خارج از هنجارهای معمول تماشاچیان فوتبال نیست، پرت کردن پرچم و دیگر اشیاء کوچک به سمت تماشاگران کره‌ای نشانگر عدم شکیبایی و فقدان تساهلی است که ناسیونالیسم در خود پرورش می‌دهد. ناسیونالیسم، البته در قالب متفاوتی، موجب آن شد که تماشاچیان نارضایتی‌شان را از شکست در مقابل مجارستان در یک مسابقه چهارجانبه نشان دهند. جمعیت که از برآورده نشدن انتظارات‌شان توسط تیم نومید شده بودند، تیمی که بدون شک به واسطه برخورداری از حمایت این ناسیونالیسم قوی، از همه تیم‌ها قوی‌تر می‌نمود،^{۴۹} شروع به آتش زدن روزنامه‌ها کردند و به نشانه اعتراض آنها را بالای سرشان گرفتند.^{۵۰}

اشیاق و نومیدی که در این مورد به صورت افراطی بروز کرد، می‌تواند به سرعت شکل دیگری به خود بگیرد، چرا که ارتباط میان احساس حقارت و مقایسه‌های بین‌المللی امری است که به طور ذاتی تماشاچیان در ذهن دارند. به گفته رحمت‌الله صدیق «شاید یکی از دلایل اشتیاق زیاد به فوتبال در ایران، این باشد که فوتبال به ایرانیان این اجازه را می‌دهد که خودشان را با بقیه جهان مقایسه کنند. آنان بدین گونه می‌توانند بخشی از جهان باشند»^{۵۱} راجر میلان، بُت فوتبال کامرون نیز وقتی که می‌گوید «از موهبت فوتبال است که یک کشور کوچک می‌تواند بزرگ شود» در واقع همین حرف را می‌زند.^{۵۲} یک تماشاچی ایرانی در مورد پیروزی تیم ایران بر ایالات متحده در جام جهانی می‌گفت: «ما ناچار بودیم این بازی را ببریم، تا دیدگاه جهانیان را نسبت به خودمان تغییر دهیم. این که ما اینجا هستیم و ما ثابت کردیم اینجا هستیم».^{۵۳} در این نتیجه‌گیری واقعیت زیادی نهفته است که «یک موفقیت کوچک، می‌تواند سطح کوچکی و حقارت ما را کاهش دهد و می‌تواند سطحی از جلال و شخصیت برای یک کشور کوچک فراهم کند»^{۵۴} با این وجود، در جایی که شکوه و جلال یک کشور به طور جدی با هویت ملی ناشی از موفقیت ورزشی پیوند داشته باشد، اعتماد اجتماعی و ثبات آن نیز می‌تواند به طور خود به خودی و به شکل خطرناکی با ناکامی‌های ورزشی مورد تهدید قرار می‌گیرد.^{۵۵}

در چگونگی ارتباط مابین موفقیت یا عدم موفقیت ورزشی و نتایج سیاسی حاصل از آن، استدلال‌های متفاوت و گاه متناقض وجود دارد. به عنوان مثال حسن نایب‌آقا و تنی چند از هم تیمی-هایش که سابقاً عضو تیم ملی فوتبال ایران بودند، مانند بهرام مودت و اصغر ادیبی در این زمینه نکته جالبی را متذکر شده‌اند: «اگر تیم ایران در جام جهانی ضعف نشان می‌داد و به خصوص اگر در مقابل ایالات متحده می‌باخت، واکنش عمومی مخالفی می‌توانست [در جامعه ایران] به وقوع بپیوندد»^{۵۶} این خط فکری به این نتیجه می‌رسد که یک عملکرد ضعیف‌تر و کم‌تر قانع‌کننده، ممکن بود برای رشد و توسعه جامعه مدنی مستقل در ایران مفیدتر باشد زیرا زمینه را برای مبارزه‌جویی با

دولت فراهم می‌کرد. غافل از اینکه، ناکامی‌های بزرگ ورزشی در سطح ملی، ضرورتاً به بروز نارضایتی و مخالفت منجر نمی‌شود. همچنین نتیجه‌گیری عکس این قضیه هم درست نیست، یعنی موفقیت‌های ورزشی موید تبعیت جامعه مدنی از دولت به واسطه «افیون» ورزش نیست. با این حال، آنچه در ایران و (دیگر جوامع) به چشم می‌خورد این است از آنجا که هویت ملی به طور روز افزون به ملی بودن از طریق ورزش بستگی پیدا می‌کند، به همان نسبت انتظارات از ورزش بالا می‌رود و جامعه بیش از پیش در مقابل یاس و نومیدی که ممکن است به تنش اجتماعی ناآرامی و اعتراض منجر شود، آسیب‌پذیر می‌شود.

طرفه اینکه در خود ایران، این محافظه‌کاران بودند که استدلال کلیشه‌ای مبنی بر این که ورزش‌های تماشاگر بسند، افیون توده‌ها هستند را تکرار می‌کنند و این که فوتبال به خصوص وسیله‌ای است که امپریالیسم فرهنگی غرب با آن به ایران وارد می‌شود.^{۵۷} شکی نیست که انتقادهای آنان در مقابل اجماع ملی در مورد ورزش بیان محدودی ندارد.^{۵۸} مخالفت محافظه‌کاران با ورزش‌های پر تماشاگر، بیشتر ناشی از گرایش روز افزون تماشاگران در میادین ورزشی به بیان نوعی اعتراض خاموش است؛ اعتراضی که از طریق نادیده انگاشتن و یا مقابله کردن با مواردی است که محافظه‌کاران گرامی می‌شمارند. البته این نیز واقعیت دارد که در این اماکن جذابیت استادیوم‌های ورزشی برای برخی از تماشاچیان در این نهفته است که تنها مکانی است که آنان آزادانه می‌توانند حرف‌های رکیک بزنند. همین امر یکی از دلایلی است که باعث شده حکومت با حضور زنان در استادیوم‌ها مخالفت کند.^{۵۹}

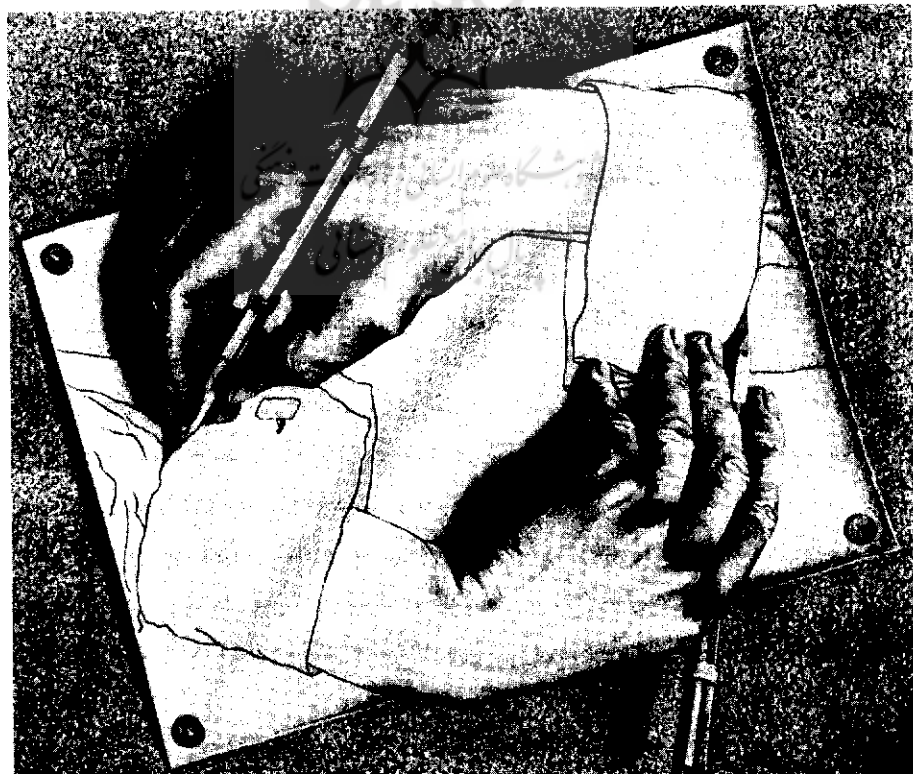
با این همه، قوانین رسمی نتوانستند از هجوم زنان به ورزشگاه در اواخر دهه ۱۹۹۰ جلوگیری نمایند. به عنوان مثال هیچکس نتوانست از سرریز خودجوش زنان هواداری که به مراسم استقبال از تیم ملی که پس از شکست دادن تیم استرالیا و کسب جواز ورود به جام جهانی، به ایران باز می‌گشت، جلوگیری کند.^{۶۰} همین طور در جریان بازی‌های قهرمانی والیبالی آسیا حدود هزار نفر از زنان بدون اجازه به یکباره به ورزشگاه رفتند و نیمی از صندلی‌ها را به اشغال خود درآوردند. گویی این عمل به حد کافی برای مخالفت روشن با سیاست‌های رسمی مقامات کافی نبود، این زنان چه جوان و چه مسن در داخل استادیوم نیز به نوعی هم‌آوایی و هورا کشیدن همزمان با سایر تماشاگران پرداختند و همین که تیم ملی والیبالی ایران با وارد ورزشگاه شد، سالن به یک باره از جیغ و فریاد گوش‌خراش‌شان منفجر شد، زنان تماشاچی یکسره فریاد می‌زدند: «ایران دوستت داریم». اگر چه این کارها چیزی جز ابراز تمایل به سرگرمی و تفریح نبود، اما در عین حال بیانگر نوعی اعتراض بود به وسواس بیش از حدی که باعث شده بود آنها تا آن روز به دور از استادیوم بمانند.^{۶۱}

روزنامه جمهوری اسلامی، در واکنش به این مراسم ملی ورزشی، آن را نمونه‌ای از «سقوط اخلاقی الهام گرفته از غرب» دانست. البته این را هم باید اضافه کرد که انتقاد این روزنامه فقط ناظر بر این بازی و حضور زنان در استادیوم نبوده پیش از این نیز روزنامه جمهوری اسلامی نسبت به رفتار تماشاچیان در مسابقات ورزشی انتقاداتی منتشر کرده بود.^{۶۲} به عنوان مثال در اوایل سال ۱۳۷۳، گزارش داده بود که: «تماشاگرانی که خوب سازماندهی شده بودند، با شعارهای آماده‌ای سر رسیدند و بدتر از همه این که وقتی واحد تبلیغات اسلامی از آنان خواست که شعارشان را تغییر بدهند تماشاچیان آنان را مسخره می‌کردند.»^{۶۳} به هر حال، تا پایان دهه ۱۹۹۰، از این دست انتقادات کمتر و کمتر منتشر شد. «واقعیت این است که در سال‌های ۷۳ و ۷۴ هر چند تمام محدودیت‌های رسمی تعیین شده در استادیوم‌ها رعایت نمی‌شد، اما بر طرفدار بودن فوتبال مانع از آن بود که بتوان مخالفتی جدی بروز داد.»^{۶۴}

واقعیت این است که همه طرفداران تیم ملی که مایل به این کار بودند، برای استقبال از تیم تازه به جام جهانی راه یافته به استادیوم رفتند^{۶۵} و آنان همین طور در جشن پیروزی تیم ملی فوتبال بر تیم ایالات متحده در جام جهانی ۱۹۹۸ نیز شرکت کردند. جشن‌های ابتکاری این سال‌ها نقطه عطفی در توسعه جامعه مدنی در ایران محسوب می‌شوند. در حقیقت «جشن گرفتن در خیابان‌ها پدیده جدیدی بود. این پدیده با پیروزی در بازی با استرالیا آغاز شد و پس از آن برای بازی ایران و آمریکا گسترده‌تر شد. اینک مردم برای هر اتفاق کوچکی به شادی می‌پردازند. حال آن که پیش از این، این بزرگداشت‌ها در محدوده ورزشگاه‌ها انجام می‌شد.»^{۶۶} این مراسم از آن جهت قابل توجه هستند که ماهیتی شادمانه دارند. و مهم‌تر از همه آن که این احساسات برای نخستین بار پس از انقلاب در انظار عمومی ابراز می‌شد. به گفته کریستیان برومبِرزه هشتم آذر ماه، نقطه عطف مهمی باقی خواهد ماند، روزی که قواعد معمولی رنگ باختند و الگوهای دگرگونه‌ای سر برآوردند. به محض این که برنده بازی ایران و استرالیا شناخته شد بزرگراه‌های وسیع تهران و خیابان‌های کوچکتر شاهد نوعی مراسم کارناوال‌مانند شد. مردم از همه گروه‌های اجتماعی شادمانی‌شان را فریاد کردند. مردم در عین حال از سایر افراد، حال از هر گروه و طبقه که بودند می‌خواستند که به آنها بپیوندند و در جشن ایشان شرکت کنند ... فرهنگ خوشی که تا آن روز محدود به چارچوب خانه بود، اینک به فضای عمومی جامعه، راه یافته بود.^{۶۷}

در کشوری که در آن فضاهای عمومی و شخصی جدا و منفک از هم، انحصاری، سخت و محکم و غیررقابتی هستند دولت مایل است فضای خودش (یعنی فضای عمومی) را به گونه‌ای تعریف کند که کم‌ترین شکایتی از سوی جامعه در آن ابراز نشود. وضعیت ایران تا دهه ۱۹۹۰ بر این منوال بود.

فضای عمومی، حیطة دولت بود، و از سوی جامعه مدنی کمتر تعرض و رقابتی نسبت به آن صورت می‌گرفت. در عین حال فضای شخصی از دخالت دولت مصون بود. جالب توجه است که وقتی دولت از رعایت این پیمان و قرارداد غیررسمی سر باز زد یعنی وقتی در دوران بلافاصله پس از انقلاب کمیته‌ها به بازرسی خانه‌ها پرداختند، ناآرامی‌های اجتماعی و تنش‌ها به اندازه‌ای زیاد شد که رهبران وقت لازم دیدند مقدس بودن مالکیت شخصی و حریم خصوصی افراد را به نیروهای انتظامی یادآور شوند. تا اواسط دهه ۱۹۹۰، نوعی تعادل نسبی بین فضاهای عمومی و شخصی رایج و حاکم بود، اما آن طور که اعتراضات و تظاهرات متعدد مویید آن بود. از این زمان به بعد جامعه مدنی برای استیفای حقوق‌اش در استفاده از فضای عمومی به گونه‌ایی که از اختیار دولت مستقل باشد تلاشی را آغاز کرد. هر چند آنچه در محیط‌های ورزشی به توسط تماشاچیان انجام می‌شد، مستقیماً سیاسی نبود اما آنان را از منافعی که می‌توان از وجود یک فضای عمومی که در آن فقط دولت حضور ندارد برد، افزایش داد. هوشنگ شهابی بر این نظر است که این جشن‌ها را باید نوعی اعتراضی سیاسی به شمار آورد و علاوه بر آن نشانه‌ای از برآمدن جامعه‌ای که به طور فزاینده به بیان خواسته‌هایش می‌پردازد؛ به عقیده او این جشن‌ها، یک اقدام واکنشی بود که می‌بایست در پرتو انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶ تفسیر شود.



تا آذرماه آن سال، میلیون‌ها نفری که به خاتمی رای داده بودند، احساس کردند که تغییراتی که آنان به آن رای داده بودند، از سوی برخی نیروهای سیاسی مسدود شده است و آنان از اولین فرصتی که یافتند استفاده کردند تا از این سد بگذرند. فرصتی که طبیعتی میهن دوستانه داشت و ابراز خوشحالی برای پیروزی کشور امری نیست که بتوان از آن انتقاد کرد.^{۶۸}

تا جایی که به کارکرد استادیوم به عنوان محل تجمعی برای اعتراضات سیاسی صریح مربوط باشد، باید اذعان کرد که نمونه واقعی اعتراض سیاسی در این مورد، هنوز نادر است. استادیوم مکان ایده‌آلی برای ابراز نارضایتی است.^{۶۹} چرا که جمعیت انبوه و حضور نسبتاً کم پلیس، ناشناخته ماندن فرد معترض و جستن از مجازات رسمی، ممکن می‌شود. با این وجود، ورزشگاه‌ها محل بروز اعتراض سیاسی عمومی و سازماندهی شده از نوعی که دانشگاه در جریان انقلاب و بعد از آن بوده‌اند، نیستند. همین‌طور، محیط باز و آزادی مثل کوه‌های شمال تهران نیز به محلی برای تخلیه نارضایتی‌ها و سرخوردگی‌ها درآمده است. در قلعه‌های بلند البرز، افراد از گروه‌های سنی مختلف با حرف‌های مختلف به ستایش زیبایی طبیعت می‌پردازند و یا به آهنگ مورد علاقه‌شان گوش می‌دهند و گاه به نحو مستقیمی نقطه نظرهای مخالف خوان خویش را بازگو می‌کنند.^{۷۰} تیسرا شوپارت که برنامه‌ای تلویزیونی از ایران تهیه کرده بود نیز بر احساس و تجربه آزادی در این فضای زیبا و گسترده تاکید می‌کند.^{۷۱}

در واقع، این تحولات داخلی بیانگر اعتماد به نفس روز افزون جامعه مدنی ایران است و اهمیت آن نیز بیش از اعتراض‌های سیاسی‌ای است که به عنوان مثال اپوزیسیون خارج از کشور در سال ۱۳۷۷ هنگام سفر تیم فوتبال ایران به فرانسه سازمان داده بود. می‌دانیم که علیرغم قولی که دولت فرانسه به ایران داده بود،^{۷۲} مخالفان دولت ایران در خارج اعتراض‌های گسترده‌ای را سامان داده بودند، به حدی که عده‌ای مدعی شدند که در بازی ایران و آمریکا در واقع مخالفان خارج از کشور را باید برنده بازی قلمداد کرد. این را هم یادآور شدیم که بسیاری از ایرانیان از طریق ماهواره این اعتراضات را دیدند. با این همه تأثیری بر رشد جامعه مدنی در ایران نداشت.^{۷۳}

* * *

حکومت ایران تلاش کرده است هویت ملی جدیدی را از طریق ورزش به وجود آورد. به رغم تلاش‌های متباین محافظه‌کاران، حکومت هم از ورزش‌های تماشایی پسند و هم از ناسیونالیسم استفاده می‌کند تا هویت ملی را حفظ کند و از بار کاستی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بکاهد. جنگ ایران و عراق و نیز رسانه‌های جمعی به ایجاد یک هویت ملی بر اساس «ملی بودن» کمک زیادی کردند. با این حال پس از جنگ، انحصار حکومتی در ارائه تعریف از هویت ملی توسط جامعه به چالش کشیده شد. رشد چشمگیر مطبوعات ورزشی یکی از نشانه‌های تقویت جامعه مدنی بود.

رفتار تماشاچیان، بسته به ماهیت فعالیت‌شان، نشانه دیگری در همین جهت است. در عین حال هر چند اقتدار دولت از طریق اعتراضات و گاه نیز شورش‌های مقطعی تضعیف شد، اما باید اذعان کرد خشونت‌ی که در این رفتارها وجود داشت از فقدان مدارا حکایت می‌کرد و جامعه مدنی سالم بدون مدارا منتفی است. بازتاب قوی‌تر این جامعه مدنی دارای اعتماد به نفس را می‌توان در جشن‌هایی دید که در استادیوم‌ها و معابر عمومی پس از یک پیروزی ورزشی برگزار می‌شود. این مراسم مهم، نشانگر آن هستند که جامعه برای به دست گرفتن فضاهای عمومی در حال تلاش است. فضاهایی که پیش از این به طور گسترده در اختیار دولت بود. شادی‌هایی که به دنبال راهپایایی ایران به بازی-های جام جهانی صورت گرفت، می‌تواند نشانه اعتراض جامعه به کندی اصلاحات سیاسی نیز باشد. علاوه بر این، این جشن‌ها و جشن‌های دیگری که پس از پیروزی‌های ورزشی دیگر برگزار شد، پیام روشنی داشت مبنی بر این که، جامعه مدنی در حال بازستاندن حق خود برای مشارکت در خلق و ایجاد هویت ملی است. در سطح ظاهری ممکن است چنین به نظر برسد که تشویق‌های جمعیت‌های به هیجان آمده از ورزش، گفت و گوهای سیاسی را به پس زمینه عقب می‌رانند و آن را با نوعی ناسیونالیسم که در شعارهایی چون «ملت شریف ایران، مبارک» نهفته است، جایگزین می‌کند.^{۲۴} با این وجود، همانطور که تفسیر حکومتی از هویت ملی بسته به اینکه کدام جناح دست‌بالا را دارد تفاوت می‌کند، در جامعه نیز تنوع عقیدتی وجود دارد. تنوع ایدئولوژیک از جمله در مجلات ورزشی و روزنامه‌ها بازتاب می‌یابد. آنچه نشانگر قدرت‌گیری فزاینده جامعه مدنی است آن است که این گروه‌های متعدد آزادی عمل پیدا کرده‌اند که تفسیرهای متفاوت‌شان را آزادانه بیان می‌کنند.

1. *Mass Culture, Popular Culture, and Social Life in the Middle East*, edited by G. Stauth and Sami Zubaida (Frankfurt: Campus, 1987), 50.
۲. هر چند ناسیونالیسم جایگاهی محوری را در بحث حاضر ایفا می‌کند، اما طبیعت آن ناروشن است. زیرا ناسیونالیسم هم ابزاری است در دست حکومت و هم در دست جامعه مدنی.
3. Mehdi Moslem "Factional Politics in the Islamic Republic of Iran, 1989-97", D. Phil. Diss., Oxford Univ., 1998.
4. BBC, 22 June 1998, and available at: www.bbc.co.uk.
5. *Frankfurter Allgemeine Zeitung*, 23 June 1998.
6. BBC, 22 June 1998, www.bbc.co.uk.
7. B.M. Petrie, "Sport and Politics", in *Sport and Social Order*, edited by D.W. Ball and J. W. Loy (Reading, Mass: Addison - Wesley, 1975), 212.
8. Mostafa Vaziri, *Iran as Imagined Nation* (New York: Paragon House, 1993), 199.
9. Ibid.,

۱۱. این ماجرا به صورت جدی و گسترده در روزنامه کیهان مورخ ۱۹ الی ۲۳ مهر ۶۳ مورد بحث قرار گرفت.

12. Chehabi, "Politics of Football," 20

13. W. T. Workman, *The Social Origins of the Iran – Iraq War* (London: Lynne Rienner, 1994), 131.

14. Christian Bromberger, "Troisieme mi-temps pour le football iranien," *Maniere de Voie* (Supplement of *Le Monde Diplomatique*) 39 (May-June 1998), 62.

۱۵. کیهان ورزشی، ۱۹ مرداد ۱۳۶۱

16. Workman, *Social Origins*, 139.

۱۷. مصاحبه اختصاصی، تهران ۱۹ مهر ۱۳۷۷

18. L. Allison, ed., *The Changing Politics of Sport* (Manchester: Manchester Univ. Press, 1993), 14.

۱۹. مصاحبه اختصاصی، ۱۳ مهر ۱۳۷۷.

20. Allison, *Changign of Sport*, 14.

21. Benedict Anderson, *Imagined Communities* (New York: Verso, 1992), 13-16.

22. D. Chaney, "Sport as Form of Entertainment," in *Mass Culture, Popular Culture, and Social life in the Middle East*, edited by G. Stauth and Sami Zubaida (Frankfurt: Campus, 1987), 61.

23. Grant Jarvie, "Sport Nationalism, and Cultural Identity," in *The Changing Politics of Sport*, edited by L. Allison (Manchester: Manchester Univ. Press, 1993), 75.

24. Jean Marie Brohm, *Sport: A Prison of Measured Time* (London: Ink Links, 1978), 48.

25. P. Arnaud and J. Riordan, *Sport and International Relations* (London: Routledge, 1998), 4.

26. Maurice Roche, "Sport and Community," in *Sport, Culture, and Politics*, edited by J. Binfield and J. Stevenson (Sheffield: Univ. Press, 1998), 76.

۲۷. مصاحبه اختصاصی با سهراب، استادبوم آزادی، تهران، ۲۴ مهر ۱۳۷۶

۲۸. همان، سهراب افتخار می کند که تا به حال هیچ یک از بازی‌های استقلال را از دست نداده است.

29. *Frankfurter Rundschau*, 19 February 1999.

30. *Frankfurter Allgemeine Zeitung*, 23 June 1998.

31. Ibid

32. G. Whannel, *Fields in Vision: Television Sport and Cultural Transformation* (London: Routledge, 1992)

33. Chehabi "Politics of Football," 23.

34. ABC News, 22 June 1998, available at: www.abcnews.com

35. *London Times*, 23 June 1998.

36. S. Kuper, ed. *Football Against the Enemy* (London, 1994), 174.

۳۷. موندیال نامی بود که بیشتر با بازی‌های جام جهانی در آرژانتین همراه بود.

38. Kuper, *Football Against the the Enemy*, 178-79.

39. Osvaldo Bayer, *Futob argention* (Buenos Aires: Editorial Sudamericana, 1990), and cited in Kuper, *Football Against the Enemy*, 179.

40. Kuper, *Football Against the the Enemy*, , 178-79; see also V. Duke and L. Crolley, *Football , Nationality, and the State* (London, 1996), 100-114.

41. Bromberger, "Troisieme mi-temps," 64.

42. Petrie, "Sport and Politics," 211.

۴۳. مصاحبه نگارنده، تهران، ۴ اکتبر ۱۹۹۸.

۴۴. کیهان، ۱۰-۱۴ اکتبر ۱۹۸۴

46 . Ball and Loy, *Sport and Social Order*, 13.

۴۷ . مصاحبه اختصاصی با عطاءالله بخشی، تهران، ۲۱ مهر ۱۳۷۷.

۴۸ . مصاحبه اختصاصی با آندرو استراگنل و راسل بورگو، سرپرست و مربی تیم والیبال استرالیا، تهران، ۲۳ مهر ۱۳۷۷.

49. Petrie, "Sport and Politics," 213.

50 . *International Herald Tribune*, 20 March 1998.

۵۱ . مصاحبه نگارنده، تهران، ۱۴ اکتبر ۱۹۹۸

52 . Kuper, *Football Against the Enemy*, 113.

53 . *ABC News*, 22 June 1998.

54 . Petrie, "Sport and Politics", 213.

55 . Joseph Maguire, "Sport, Identity Politics, and Globalisation: Diminishing Contrasts and Increasing Varieties," *Sociology of Sport Journal* 11 (1994): 398-427.

56 . Infoseek, 9 June 1998, available at: www.guide-p.infoseek.com.

57 . J. Simpson and T. Shubart, *Lifting the Veil* (London: Hodder and Stoughton, 1995), 210.

58 . Bromberger, "Troisieme mi- temps," 63.

59 . *Ibid.*, 64.

60 . *International Herald Tribune*, 20 March 1998.

61 . *London Times*, 23 June 1998.

62 . Bromberger, "Troisieme mi-temps," 63.

63 . Chehabi, "Politics of Football," 22.

64 . Ali Rezali, "Iran's New Political Football: Soccer," *International Herald Tribune*, 20 March 1998.

65 . *Ibid.*

۶۶ . مصاحبه اختصاصی با دکتر صدیق، تهران، ۱۴ مهر ۱۳۷۷.

67 . Bromberger, "Troisieme mi- temps," 62.

68 . . Chehabi, "Politics of Football," 28.

۶۹ . مصاحبه اختصاصی با دکتر صدیق، تهران، ۱۴ مهر ۱۳۷۷.

۷۰ . مصاحبه اختصاصی با تعدادی از کوه‌بیمایان، تهران، مهر ماه ۱۳۷۷

71 . Simpson and Shubart, *Lifting the veil*, 211.

72 . Reuters, 18 June 1998, available at: www.worldcup.soccernet.com

73 . *Stuttgarter Zeitung*, 23 June 1998.

74 . Bromberger, "Troisieme mi-temps," 62.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

رضوان